

پژوهش زبان و ادبیات فارسی  
شماره نهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، صص ۱۸۵-۲۰۷

## حضرت محمد<sup>(ص)</sup> در نگاه تأویلی شمس‌الدین محمد تبریزی

مصطفی گرجی\*

### چکیده

در مجموعه ادب فارسی به ویژه متون عرفانی کمتر متنی یافت می‌شود که از تقریر احوال پیامبران و قصص آنان بی‌بهره باشد. یکی از این متون که هم در رو ساخت و هم در ژرف ساخت از این موضوع متأثر است؛ مقالات شمس است در این اثر به مناسبت ذهن تأویل‌گرای مؤلف حوادث مندرج در تاریخ زندگی پیامبران تأویل و گفتارهای ایشان بنا بر باور مؤلف تفسیر شده است. تقریر در این مقالات یا بر سبیل استدلال و برهان محکم و برای تفهیم دیدگاه مؤلف و یا از باب تبرک و بر سبیل توارد ذهنی و یا به قصد معرفی انسان کامل در تمام ابعاد است که در این میان حضرت محمد<sup>(ص)</sup> را نمونه متعالی چنین انسانی معرفی می‌کند. در این مقاله مؤلف با این نگاه به اوصاف حضرت محمد<sup>(ص)</sup> در مقالات شمس پرداخته و خلاف آمد عادت‌های شمس را در این زمینه نشان داده است. نکته قابل تأمل اینکه شمس در این اثر، از عمومی‌ترین مباحث در حوزه نبوت تا پرسش از برخی تابوها را مطرح نظر داشته که در برخی از موارد بدیع و هنری است. مفاهیمی چون مقایسه خود مؤلف با پیامبران و بعضاً مخالفت با آنها، شبهه در برخی از احادیث، مقایسه ضمنی مولانا با پیامبر اسلام و... از این قبیل است. عمده‌ترین اوصاف حضرت محمد<sup>(ص)</sup> در مقالات شمس؛ همه علوم معلوم محمد<sup>(ص)</sup>، ارزش قرآن صامت به قرآن ناطق، تعظیم قرآن نه به خاطر خداوند که به خاطر محمد<sup>(ص)</sup>، میهمان خاص خداوند، محمد<sup>(ص)</sup> معشوق در لباس عاشق، نور محمدیه، پیامبر باز سپید سلطان ازل و مردمان دیگر مرغان سرگردان، استغراق تام، عدم استغنائی حق از محمد<sup>(ص)</sup>، علم لدنی و... هستند که تحلیل و تفسیر آنها در اصل مقاله آمده است.

واژگان کلیدی: ادبیات عرفانی، مقالات شمس، محمد<sup>(ص)</sup>، ابراهیم، پیامبران، عیسی، موسی.

\* استادیار دانشگاه پیام نور و پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی  
gorjim111@yahoo.com

#### مقدمه

یکی از مضامین اصلی در آثار ادبی به ویژه متون عرفانی، تقریر احوال پیام‌آوران الهی است که غالباً مقام پیامبر مورد اعتقاد خود را در یک زمینه درون دینی بر سایر انبیا برتری داده‌اند. روشی که در این زمینه و با این هدف بدان مستمسک شده‌اند بهره‌گیری از عنصر تقابل شخصیت‌ها است که خود در دو حوزه متجلی شده است: یک. تقابل شخصیت پیامبر خویش با پیامبران ادیان دیگر در حوزه در زمانی، در گام نخست و دو. تقابل شخصیت پیامبر خویش با اشخاص دیگری که از نظر زمانی پس از آن پیامبر بوده‌اند. در نوع نخست چون محک دقیقی برای تشخیص صحت و سقم این ارزیابی وجود نداشته، عمدتاً اعتقادات نویسنده، ملاک ارزیابی بوده است. در حالی که نوع دوم یعنی تقابل شخصیت پیامبر با شخصیت‌هایی که بعد از پیامبر می‌زیستند به دو حوزه تفکیک می‌شود. شخصیت‌های هم دوره پیامبر و شخصیت‌های معاصر نویسنده که در مقاله درباره آن بحث خواهد شد. بر این اساس، درباره داستان پیامبران به ویژه خاتم‌النبیین<sup>(ص)</sup> در ادب فارسی؛ کتب، رساله‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقاله‌های گوناگونی نوشته شده که جمع‌بندی و تحلیل خود این آثار، نیازمند تحقیق مفصل است. برای نمونه فقط درباره داستان حضرت محمد در مثنوی مولانا چندین مقاله<sup>(۱)</sup> تألیف شده که بسیاری از آنها حاوی نکات بدیع هستند. ضمن اینکه درباره سایر متون ادبی با این نگاه مقاله‌هایی نوشته شده است؛ اما درباره این موضوع در مقالات شمس و نسخه خطی/سرار شمس تا جایی که نگارنده جست و جو کرده هیچ مقاله و اثر تحقیقی نگاشته نشده است.<sup>(۲)</sup> همچنین هر چند درباره سیمای حضرت محمد<sup>(ص)</sup> در متون منظوم آثار تحقیقی فراوانی تألیف شده، در حوزه متون منثور، کمتر اثر تحقیقی با این رویکرد نوشته شده که این مسئله درباره مقالات شمس با وجود اهمیت موضوع و نگاه ویژه مؤلف آن چشم‌گیرتر است. با این نگاه، این مقاله سعی می‌کند با تحلیل شخصیت محمد<sup>(ص)</sup> در مقالات شمس، خلاف آمد عادت‌های شمس را در این زمینه به ویژه در حوزه معرفت‌شناسی و تقابل شخصیت‌ها و تأویل گفتار پیامبر اسلام نشان دهد. یادکرد این نکته ضروری است که فلسفه این یادکردها در مقالات شمس از سه حالت خارج نیست. یا بر سبیل استدلال و برهان محکم و برای تفهیم دیدگاه نویسنده، به داستانی از پیامبر استشهاد شده تا تقریر موضوع با استفاده از این داستان‌ها تأثیر گذارتر باشد. یا از باب تبرک و

حضرت محمد<sup>(ص)</sup> در نگاه تأویلی شمس‌الدین محمد تبریزی / ۱۸۷

تیمن و بر سبیل توارد و تبادر ذهنی است که تأثیر معتقدات شمس در این بخش بیشتر از دیگر بخش‌ها است. این دو نوع بهره‌گیری از داستان حضرت محمد<sup>(ص)</sup> و شخصیت و حوادث زندگی ایشان در متون ادبی از اولین دوران شکل‌گیری ادب فارسی سابقه داشته و تقریباً در تمام متون ادبی نیز دیده می‌شود. اما نوع سوم به قصد معرفی انسان کامل در تمام ابعاد است که در این میان حضرت محمد<sup>(ص)</sup> را نمونه متعالی چنین انسانی معرفی می‌کند. چنان که بنا به روایت افلاکی و سپهسالار نخستین گفت و گوی شمس با مولانا مقایسه حضرت محمد با بایزید بوده که محمد (انسان کامل) را به دریایی مانند کرده که هرگز سیر نشده و به یک جرعه عربده نکرده است.

### بررسی دیدگاه شمس درباره تأویل و جایگاه تأویل‌های او در متون عرفانی

تمدن اسلامی را تمدن متن خوانده‌اند و تمدن متن را به تمدن تأویل معنی کرده‌اند (ابوزید، ۱۳۸۰: ۳۸۸) با نظر به زمینه زمانی و مکانی تأویل کنندگان بررسی و مقایسه آثار به ویژه کتب عرفانی فارسی که در تمدن اسلامی به تأویل آیات و احادیث پرداخته‌اند مسئله دقیقی است که خود نیازمند پژوهشی مفصل است. اما به ضرس قاطع می‌توان گفت که رواج تفکر تأویل‌گرایانه در ایران بعد از اسلام، با رواج تفکر عرفانی در ایران در قرون نخستین در هم تنیده شده است. البته با شدت یافتن ذوق عرفانی، نگاه هرمنوتیکی نیز به گزاره‌های عرفانی و متون وحیانی بیشتر شده است. عارفانی بسیاری به دلایل ویژه از جمله غموض برخی از گفتارهای بزرگان دین و متون مقدسی چون قرآن، به تأویل آن روی آوردند که شمس تبریزی در این میان جایگاه خاصی دارد. نوع نگاه شمس به تأویل و لزوم آن شاهد این مدعاست. او در یک نگاه فراگیر – همچنان که مرید او مولانا جلال‌الدین محمد نیز بر همین تفکر بود – به دو نوع تأویل اعتقاد دارد: تأویل مثبت – با توجه به قرائن – و تأویل منفی. شمس چه در «مقالات شمس» و چه در تازه‌ترین اثر یافته شده از ایشان به نام «سرار» بارها به نوع اخیر – تأویل منفی – اشاره کرده است. او خاستگاه این نوع را غالباً با سنخیت روانی تأویل‌کننده مرتبط می‌داند و به نقد این نوع از تأویل می‌پردازد. از جمله در بحث نبوت نوح و مدت دعوت او می‌گوید: «نوح در عهد او عالم معمور بود فی‌الجمله هزار کم پنجاه سال دعوت کرد هر روز چندین محلت گشتی آن را تأویلی کنند که چگونه باشد

هزار و اند سال. حکماء برآنند که بیش از صد و بیست سال ممکن نیست اما آن نمی‌گویم سخن روشن بگویم هزار سال دعوت کرد هر روزی به هر محله پنج بار او را مجروح کردند جبرئیل پر برو مالیدی جراحت نیکو شدی قوم تأویل‌ها (تفسیر متن به معنای غیرواقع) کنند». (شمس تبریزی؛ اسرار: برگه ۳۴۰، س ۲-۷) نمونه دیگر از این نوع تأویل در نگاه شمس، تأویل کردن اوصاف قیامت است که شمس تأویل آنها را نمی‌پذیرد. (اسرار: ۳۴۴ و مقالات: ۶۲۷) این نوع از تأویل است که مولانا از آن این گونه یاد می‌کند:

«چون ندارد جان تو قنديل‌ها      بهر بينش کرده‌ای تأویل‌ها  
این بود تأویل اهل اعتزال      وان آن کس کو ندارد نور حال»

(مثنوی، ۳: ۱۰۲۳)

شمس به دلیل اهمیت این مسئله در هشت مورد (۶ بار در مقالات و ۲ بار در کتاب *اسرار*) تأویل‌های کسی را که بدون بهره‌گیری از نور باطن به تأویل متن می‌پردازد، نه برخاسته از قرائن درون متنی و عقل پسند که متأثر از روحيات فرد و زمینه ذهنی تأویل کننده می‌داند: «ای خواجه هر کسی حال خود می‌گویند و می‌گویند کلام خدای را معنا می‌گوئیم» (اسرار: ۳۲۴ و ۳۳۱ و. ر. مقالات: ۱۸ و ۲۸۲ و ۷۵ و ۳۶ و ۶۳۵ و ۱۵۰).  
بر این اساس شمس تأویل را کاری بزرگ می‌داند و درجه‌ای بزرگ که هر کس توانایی آن را ندارد و هر کسی که صاحب چنین علمی شود باید بدان فخر کند (مقالات: ۶۸۴).  
با توجه به موضوع مورد بحث که اختصاص به جایگاه شخصیت، اقوال و احوال پیامبر اسلام و تأویل گفتارهای ایشان و آیات خطاب به حضرت در نگاه شمس دارد؛ چنین بر می‌آید که:

۱. نوع نگاه شمس به پیامبر اسلام در مواردی به گونه‌ای است که کمتر در متون گذشته سابقه دارد و بسیاری از مقاله‌هایی که به بررسی سیمای پیامبر در نگاه مولانا پرداخته‌اند به این مسئله (این نوع نگاه قبلاً در مقالات شمس آمده) توجه نکرده‌اند. چنان که آنه ماری شیمل تأثر مولوی از شمس را در این زمینه یادآور می‌شود و آن را غیرقابل انکار می‌داند. (شیمل، ۲/۱۳۷۴/ ۱۴-۲۱) به عبارت دیگر اگر در مثنوی و *دیوان* کبیر داستان پیامبران از جمله داستان محمد<sup>(ص)</sup> در خدمت بیان تصاویر، افکار، احوال و عواطفی است که جوهر آن عشقی شورانگیز است (پورنامداریان: پیشین) و احوال و

اسرار انبیاء نیز تقریری از مواجید مولانا و نشانه‌ای از تجارب روحانی اوست؛ (زرین کوب: ۴۳) در مقالات به خاطر نوع و سبک گفتار و از همه مهم‌تر حالت بیان آن، که به صورت خطابه و وعظ است؛ تمام تصاویر محمد (ص) برای بر کشیدن مقام او بر سایر انبیاء (ع) بوده و نوعی شوریدگی به مقام ایشان، به‌رغم پاره‌ای شطحیات دیده می‌شود.

۲. با مقایسه کلی مجموعه آثار شمس چه در مقالات و چه در اسرار با مجموعه منابع پیشین به ویژه عارفان نخستین ایرانی چنین برمی‌آید که از محققان و عارفانی که دست به تأویل زده‌اند و اتفاقاً تأویل‌های بسیاری از قرآن عرضه کرده‌اند؛ هیچ‌یک به اندازه شمس به مباحث نظری تأویل و خاستگاه‌های آن - با توجه به انواع آن - نپرداخته‌اند. ۳. شمس به طور ضمنی و در آنجایی که به مباحث نظری و زمینه‌های تأویل اشاره می‌کند (مقالات: ۶۸۴) خود را چونان حضرت یوسف (ع) صاحب علم یوسفی (تأویل‌الاحادیث) می‌داند و تأویل‌های او - جدا از صحت و سقم آن - از شخصیت و گفته‌های پیامبر مؤید این مسئله است.

۴. با توجه به کتاب اسرار چنین بر می‌آید که مجموعه تأویل‌های او از گفته‌ها و کرده‌های پیامبر در مقالات از آن خود اوست و فرضیه انتسابی بودن این مقاله‌ها (مقالات یا گفتارهای شمس) به شمس فاقد اعتبار است. مجموعه مطالب اسرار نشان می‌دهد کاتب دیگری در کنار کاتب مقالات شمس، گفتارهای شمس را استماع کرده و نوشته است و تنها در برخی از جزئیات و گزینش واژگان با هم اختلاف دارند.

### دیدگاه شمس درباره مسئله نبوت

شمس در مقالات، از عمومی‌ترین مباحث گرفته تا پرسش از برخی تابوها در حوزه نبوت را مطرح نظر داشته که در برخی از موارد بدیع و هنری است. مفاهیمی چون اصل مسئله نبوت و خبر شدن از عالم غیب، تنبیه خوانندگان نسبت به فلسفه ارسال پیامبران، انگیزه‌های ارسال رسل، مقایسه خود مؤلف با پیامبر یا پیامبران از یک سو و مواردی دیگری از قبیل اوصاف محمد (ص) در مقالات شمس، تأویل آیات خطاب به محمد (ص)، بررسی سخنان محمد (ص)، مقایسه محمد (ص) با برخی از شخصیت‌های دیگر، مقایسه قرآن با سایر کتب اهل کتاب، اوصاف محمدیان، شبهه در برخی از احادیث پیامبر اسلام، مقایسه ضمنی مولوی با پیامبر اسلام، از سویی دیگر مهم‌ترین مسائلی هستند که

شمس در مقالات بدان پرداخته است. البته پرداختن به مباحث چهارگانه نخست، موضوع دیگری است که نیازمند بحثی مستقل است. اما نکات هشت‌گانه‌ای مربوط به بخش دوم که موضوع مقاله حاضر است از این رو اختیار شده که مستقیماً با شخصیت حضرت محمد<sup>(ص)</sup> در ارتباط است.

### مهم‌ترین اوصاف و اطوار حضرت محمد<sup>(ص)</sup> در مقالات شمس

شمس‌الدین محمد تبریزی نه مانند فخرالدین محمد رازی است که بگوید محمد تازی چنین گفت من چنین می‌گویم و نه مانند محمد ابن عربی (محمی‌الدین) است که عظمت پیامبر را در قالب عقل کل و عقل اول ترسیم کند و محمد را پرده دار خویش ترسیم کند و نه مانند جلال‌الدین محمد بلخی (مولانا) است که به کمک تصاویر شاعرانه به توصیف جمال و کمال محمد بپردازد<sup>(۳)</sup>، بلکه ارادت خویش را در گفتار و جستارهایی نشان داده که هم مجموعه جستارهای یاد شده البته به لونی دیگر در آن آمده و هم به مطالبی اشاره دارد که کمتر در متون گذشته سابقه داشته است که در ادامه به این مسئله خواهیم پرداخت.

محمد رازی:	محمد تازی چنین گفت محمد رازی چنین می‌گوید
محمد ابن عربی:	محمد پرده دار ماست
محمد بلخی:	پادشاه ستارگان، سلطان عبس، شکافنده ماه، امی، شفیع روز جزا و ...
محمد تبریزی:	محمد آخر همه است، زیرا تو مقری که همه علوم که قوام دین بدان تعلق دارد معلوم محمد است و محمد را همه می‌گویند»

(همان: ۲۱۵)

با این نگاه مهم‌ترین اوصاف اعم از داشته‌ها، گفته‌ها و بوده‌های حضرت در مقالات به قرار ذیل است. یکی از مهم‌ترین اوصافی که شمس برای خاتم‌النبیین برمی‌شمارد لقب حبیب‌اللهی اوست. شمس محمد<sup>(ص)</sup> را در جایی به مناسبتی عاشق و در جایی دیگر او را معشوق می‌نامد که در هر حالت نشانه تأکید فراوان مؤلف به ارتباط حضرت با عشق است. چنان که خانم شیمل در کتاب محمد رسول‌الله به نقل از ابن عربی، دین او را دین عشق و مرتبه عشق کامل را برازنده قامت او می‌داند (شیمل، ۱۳۸۴: ۱۰۱). شمس در یک موضع، پیامبر اسلام را عاشق معرفی می‌کند که تمام اعمال و عبادات او، نه از

سر آموزش که از دل عشق الهی، به یاران صورت می‌گرفت.<sup>(۴)</sup> «اگر کسی را این اعتقاد باشد که او جهت تعلیم عوام می‌کرد بی‌خبری. او را هیچ بهره‌ای نباشد و خبری نباشد بلکه از عشق می‌کرد» (مقالات: ۶۹۶) او در فرازی دیگر او را معشوق می‌نامد و می‌گوید: «اگر از من پرسند که رسول علیه السلام عاشق بود گویم عاشق نبود معشوق و محبوب بود اما عقل در بیان محبوب سرگشته می‌شود پس او را عاشق گوئیم به معنی معشوق» (همان: ۱۳۴) صفت دیگری که برای او با توجه به آیه ۲۸ سوره فجر می‌آورد «میهمان خاص خداوند» است. شمس مرجع ضمیر کاف را در آیه «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» (فجر، آیه ۲۸) پیامبر دانسته که میهمان ویژه مائده الهی است. پیامبر خاتم از سوی «تواله خوار خاص سفره خداوند» و از سوی دیگر «رحمة للعالمین» است. (همان: ۹۶) «نور محمدیه» یکی دیگر از اوصافی است که شمس بر اساس روایت قرآن برای حضرت (سراج منیر) بر می‌شمارد. شمس در مقالات به این صفت عنایت ویژه‌ای دارد و می‌گوید: «اکنون برو محمد را ببین نور محمد را ببین که برین آفتاب و مهتاب علتی (خسوف و کسوف) می‌نشیند و بر او هیچ علتی نمی‌نشیند و هیچ علتی نیست روی این شمس سیه شود و روی آن شمس سیه نشود زیرا آن شمس نور جلال او گرفت و این شمس در آن مقام است که اذا الشمس کورت» (۳۰۰) یکی دیگر از اوصافی که شمس ذکر کرده «معراج پیامبر» و عجز در درک حضور اوست. نکته جالب توجه اینکه او از میان مجموعه معجزات پیامبر (شفاعت و شهادت سنگ و ما رمیت اذ رمیت، شق القمر، استن حنانه و ...) تنها به معراج او اشاره کرده که از میان مجموعه مباحث موضوع معراج نیز (جسمانی یا روحانی بودن، نحوه دیدار با خدا در شب معراج و ...) تنها به روایت مواجهه جبرئیل با حضرت آن هم بدون تأویل (نظیر جبرئیل سمبل عقل و محمد سمبل عشق) اشاره می‌کند. (همان: ۲۰۸-۲۰۹: ۱۸۲) صفت دیگری که کمتر در متون عرفانی دیده می‌شود اطلاق «باز سپید سلطان ازل» برای پیامبر است. یکی از شگردهای شمس در توصیف یک فضا و روایت‌پردازی قصص و احادیث قدسی، سخن گفتن از زبان خداوند، با پیامبر اسلام در یک مرحله و با انسان‌ها و مردمان دیگر در مرحله دیگر است. چنان که در یک صحنه، پیامبر و امت او همزمان از جانب خداوند خطاب می‌شوند و پیامبر به باز سپیدی مانند می‌شود که فقط برای هدایت مرغان سرگردان، عازم دنیای مادی شده است: «این قدر نمی‌دانند که عزیز داشتن تو ای بنده خاص ما عزیز داشتن

ماست و تعظیم خدایی ماست. گفت ما بنده خود را و باز سپید خود را از بهر مصلحت شما درین دام انداختیم آخر نشان سلطان را بشناس» (همان: ۲۶۷) «استغراق رسول» یکی دیگر از اوصاف است که به‌رغم استغراق تام یک لحظه از خود بی‌خود نمی‌شود و مصالح امور مسلمین را تمشیت می‌کند (همان: ۶۱۷-۶۱۸). در جایی دیگر نیز ضمن اشاره به حالت استغراق، دلیل انجام تکالیف شرعی را استغراق در معبود می‌داند: «و چون دانست که هر کس را به آن عمل حقیقی راه نباشد و کم کسی را آن استغراق مسلم باشد ایشان را این پنج نماز و سی روزه و مناسک حج فرمود و تا محروم نباشد ... و باشد که به آن استغراق نیز بویی برند». یکی دیگر از اوصاف حضرت رسول در مقالات «عدم استغناى حق ازو» است که به عنوان یکی از موضوعات اصلی ادبیات عرفانی در بخش فلسفه آفرینش و هبوط انسان مطرح است. بر این اساس، ارج و عظمت مقام او به میزانی است که خداوند با همه غنا و بی‌نیازی، از وجود و حضور حضرت در عالم‌گزیری ندارد و به همان نسبت خلایق نیز، برای رسیدن به کمال، گریزی از او ندارند: «چند می‌گویی که من از محمد مستغنی به حق رسیده حق از محمد مستغنی نیست» (همان: ۳۲۰). یکی دیگر از اوصاف حضرت در مقالات شمس، «شرم خداوند از رسول خاتم» با توجه به آیه «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» است. بر این اساس شمس با ساختن گفت و گوی میان خداوند و رسول<sup>(۵)</sup>، به تأویل یکی از آیات قرآن «تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلی» «طه، آیه ۴» با توجه به محوریت حضرت رسول می‌پردازد که در بخش تأویل آیات در نگاه شمس به این مسئله خواهیم پرداخت. (همان: ۳۲۰) حاصل سخن در این جستار این که شمس از مجموعه صفات دهگانه که بدان توجه بیشتری داشته‌ترین توجه را به دو صفت «باز سپید سلطان و معراج» کرده که در این میان در بخش معراج نیز به‌رغم ذوابعاد بودن آن؛ بیش از همه به گفت و گوی پیامبر با جبرئیل پرداخته است.

### تأویل آیات قرآن در نگاه شمس‌الدین محمد

یکی از مباحثی که در مجموعه گفتارهای شمس نیازمند تأمل بیشتری است؛ نقد و تأویل مجموعه آیات قرآنی در مقالات شمس است که موضوع مستقلی است. اما در این میان تأویل آن دسته از آیاتی که مستقیماً خطاب به پیامبر اسلام است و شمس به



تأویل آنها دست یازیده قابل تأمل‌تر است. شمس در بخشی از مقالات، اهمیت قرآن را به شخص گیرنده این پیام یعنی محمد می‌داند (همان: ۶۹۱) که با دیدگاه امروزی و نظریه ادبی جدید درباره متن و نوشتار قابل تطبیق است و آن اینکه، در نوع ارتباط متن (قرآن) با مؤلف و صاحب سخن (خداوند) ارزیابی متن، بدون حضور و وجود گوینده سخن انجام می‌گیرد. (عدم حضور مؤلف). شمس نیز در این قرائت از قرآن، آن متنی (قرآنی) را قدر می‌داند و ارج می‌نهد که با نگاه محمد (ص) قرائت شود. «من قرآن را بدان تعظیم نمی‌کنم که خدا گفت بدان تعظیم می‌کنم که از دهان مصطفی صلی‌الله علیه و سلم برون آمد بدان که از دهان او برون آمد» (همان: ۶۹۱) همچنان که مشابه همین گفتار در بخش دیگری از مقالات آمده است: «آنچه تو را برهاند بنده خداست (محمد) نه نبشته مجرد (قرآن) من اتبع السواد فقد ضل»

با نظر به این توجه شمس به قرائت قرآن از زبان محمد (ص) نه از زبان فرستنده آن؛ این نکته به ذهن می‌رسد که اولاً تمدن اسلامی تمدن متن است و لاجرم تمدن تأویل نیز خواهد بود (ابوزید، ۱۳۸۰: ۳۸۸) و ثانیاً بنا بر گفتار شمس که ملاک فهم این متن بزرگ آفرینش (قرآن) بنده خدا (حضرت رسول و هر خواننده دیگر) است نه صرف حروف و کلمات، پای تأویل و قرائت‌های مختلف به میان می‌آید. چرا که تأویل، روی دیگر متن است. تأویلی که در یک فرایند مبتنی بر حرکت ذهن در جهت کشف اصل پدیده‌ها و پی‌جویی عاقبت آن شکل می‌گیرد و به جای توجه به نقل و روایت، به استنباط و اجتهاد تکیه دارد. (همان: ۳۸۸) البته استنباطی که از یک سو باید بر حقایق قرآنی و از سویی دیگر بر داده‌های زبانی (خود متن) مبتنی باشد. (همان: ۳۹۰) محققان علوم قرآنی، تفسیر و تأویل قرآن را از چند طریق تفسیر قرآن با قرآن و تفسیر کلامی و به کمک عقول راسخان در دانش امکان‌پذیر می‌دانند<sup>(۶)</sup>، شمس در گروه دوم می‌گنجد که گزاره «آنچه تو را برهاند بنده خداست نه نبشته مجرد من اتبع السواد فقد ضل» موید همین ادعاست.

یکی دیگر از نکاتی که شمس در حوزه مباحث رتوریک با توجه به آیات قرآنی بدان می‌پردازد؛ توجه به چند معنایی پاره‌ای از متون از جمله قرآن است. به همین دلیل تفسیر و تأویل دیگران را (تأویل مذموم) نه تفسیر و فهم خود قرآن که تفسیر احوالات درونی مفسران و موولان می‌داند. (همان: ۲۸۲) او در جایی دیگر، تمام ۶۲۰۵ آیه قرآن

را در حکم یک نامه عاشقانه و پیغام از دلبر برای عاشقان می‌داند که تفسیر و تأویل دیگران از آن نه تفسیر واقعی آن، که تفسیر احوال خوانندگان است. شمس در ارزیابی این تفسیرها یک گام فراتر رفته و این گونه خوانش‌ها را نه مقصود حقیقی و واقعی خداوند که تفسیر حال مفسر آن و ترجمه تحت اللفظ قرآن می‌داند: «هر آیتی همچو پیغامی و عشق نامه ایست... تفسیر قرآن هم از حق شنو از غیر حق تفسیر بشنوی آن تفسیر حال ایشان بود نه تفسیر قرآن ترجمه تحت اللفظ همه کودکان پنج ساله خود بگویند» (همان: ۶۳۵) نکته آخر اینکه او به دلیل شأنی که برای گیرنده اولیه این نوشتار مقدس (قرآن) یعنی محمد<sup>(ص)</sup> قائل است و از همه مهم‌تر، به دلیل اینکه ارزش قرآن صامت را به این می‌داند که از زبان او (قرآن ناطق) صادر شده (همان: ۶۹۱) آیات خطاب به حضرت را با حدت و رغبت خاصی تفسیر و تشریح کرده است. او علاوه بر اینکه با برخوردی هنری و زیباشناسانه، این آیات را تفسیر و تأویل می‌کند، حتی تفسیرهای دیگران در این حوزه را نقد و بررسی می‌کند. که نمونه آن تفسیر شخصی به نام اسد متکلم است که شمس تفسیر او بر آیه «هو معکم اینما کنتم» را با استدلال رد می‌کند (موحد، ۱۳۷۹: ۵۶).

### آیات خطاب به محمد<sup>(ص)</sup> و تأویل‌های شمس

۱. یکی از آیاتی که شمس به تفسیر آن پرداخته و اتفاقاً در مثنوی مولوی نیز بدان اشاره شده آیه «والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا» است. او با توجه به اینکه گوینده و خواننده آن، پیامبر یا غیر او باشد؛ دو تفسیر از آن ارائه می‌دهد که قرائت نخستین، تفسیر محض و قرائت دوم تفسیر تأویلی است. در قرائت اخیر ضمیر «نا» در «فینا» جسم و در «سبلنا» روح و حقیقت معنا شده است: «والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا یعنی اگر مقدم و مؤخر خوانی چگونه خوانی؟ والذین هدیناهم سبلنا جاهدوا فینا اینست مراد. اگر نه اینها که مجاهده کردند در این راه بی‌هدایت ما جهاد کردند. آنگاه ماشان راه نمودیم تا با هدایت ما جهاد کردند پس تکرار لنهیدینهم چون باشد یا اگر نه از زبان رسول باشد که والذین جاهدوا فینا ای خدمه ظاهر جسمنا لنهیدینهم سبلنا ای سبل ارواحنا و حقایقنا» (شمس: ۲۳۸-۲۳۹)

۲. یکی دیگر از این آیات «و وجدک ضالا فهدی» است. شمس یک بار مرجع ضمیر

وجد (فاعل) را از خداوند به محمد نسبت می‌دهد و بعد از ترجمه به تأویل آن می‌پردازند: «چه باشد؟ معنی این آیت و وجدک ضالا فهدی یافت خدا تو را گمراه و راه نمود همه چنین گفته اند کی‌اش گمراه کرده بود؟ که بیافت، چنان که چوپانی گوساله‌ای گم کند دی این سو و آن سو می‌رود تا بیاید؛ بلکه و وجد محمد نفسه ضالا ای وجد نفسک نفسک ضالا فهدی و انما لم یونث لان الصیغه تعود الی معنی النفس و هو الذات و الوجود» (همان: ۶۹۴-۶۹۵) البته همین آیه در بخشی دیگر از مقالات نیز آمده که شمس نه پیامبر را گمراه می‌داند و نه خدا را عامل این گمراه کردن معرفی می‌کند و این را به معنی ظاهری آن می‌گیرد. او در ادامه به دلیل مذکر بودن فعل با وجود فاعل مونث (نفس) پرداخته و از زبان خداوند می‌گوید: «چون من (خداوند) توانم که چندین اضمار کنم بتوانم که تانیث اضمار کنم» (همان: ۷۵۲) توضیح این نکته لازم است که مسئله عصمت و میزان تحفظ از گناه، مسئله‌ای است که درباره آن نظریه‌های متناقضی وجود دارد. برخی از مفسران با توجه ظاهر آیه گفته‌اند؛ شاید محمد در دوران کودکی پیرو کیش همشهریان خود بوده و شکافتن سینه او را گواه این مسئله می‌آورند. (شیمل: ۱۰۳) برخی دیگر از مفسران نیز ضال را آگاهی نداشتن پیامبر به معالم نبوت و احکام شریعت فرض و برخی نیز به پنهان شدن او در دوران کودکی اشاره کرده‌اند (زمخشری و ابوالفتوح رازی به نقل از شیمل: ۱۰۳).

۳. «تنزیلا ممن خلق الارض» یکی دیگر از آیاتی است که شمس با توجه به محوریت حضرت رسول به تأویل آن می‌پردازد. او ارض را به جسم محمد و آسمان را به مفکره، مصوره و مخیله او و عرش را به دل او تأویل می‌کند (همان: ۳۲۰).

۴. یکی دیگر از این آیات، آیه «الا تذکره لمن یخشی» است که شمس، ارض را به تن محمد (ص) تفسیر می‌کند (هـ- ۳۲۰).

۵. یکی دیگر از تفسیرهای شمس از آیات خطاب مستقیم به محمد (ص) مقایسه دو آیه «انک لاتهدی» (۲۸-۵۶) و «انک لاتهدی» (۴۲-۵۱) است که در یک جا کار هدایت را به پیامبر نسبت می‌دهد و در جایی دیگر سلب می‌کند. شمس این را تناقض نمی‌داند و می‌گوید: «کلام حق و آنگاه تناقض این محال باشد تو راه نمایی که اینک راه راست اما نتوانی بردن برنده منم» (شمس: ۶۳۷)

۶. آیه دیگر «لا ادری ما یفعل بی و لا بکم» (۹-۴۶) است. آیه‌ای که ظاهر و صورت

آن با حقیقت روح محمدیه و وجود او در تضاد است. شمس ضمن تحذیر مفسرانی که به ظاهر بسنده کرده‌اند عدم آگاهی پیامبر از حوادث آینده را نه حاصل سرگردانی که حاصل آگاهی مطلق او می‌داند. آگاهی ای که با نزول آیه «انا فتحنا لک فتحا مبینا» تکمیل شد «گفتم تقدیر سخن چنین شود آن «نمی‌دانم» جهل و سرگردانی است، بلکه معنی اینست که نمی‌دانم که پادشاه مرا کدام خلعت خواهد پوشانیدن و کدام ملک خواهد بخشیدن سوال کردند که هنوز اشکال باقی است که مثل او نداند که او را چه خواهد بخشیدن نقصان باشد و نیز بعضی خلعت‌ها رسیده بود باقی چون معلوم نشد؟ چون اندک دال است بر بسیار گفتم این نادانی نباشد این مبالغه باشد در بزرگی و بی‌نهایتی آن عطا چنان که جای دیگر می‌فرماید و ما ادراک ما العقبه و ما ادراک ما یوم‌الدین» (همان: ۱۶۸) با این هدف، او همچنین به تأویل آیاتی می‌پردازد که در ظاهر آن اشارتی مستقیم به محمد دیده نمی‌شود ولی شمس در پاسخ دیگران، آیات را به گونه دیگر تفسیر می‌کند.

۷. آیه «و ما تشاوون الا ان یشاءالله» (۲۹-۸۱) یکی دیگر است که شمس ضمن اینکه برخلاف دیگران - به تعبیر خود شمس - که مرجع تشاوون را عائد به صحابه پیامبر - و مرجع ضمیر فعل دوم را پیامبر که نائب‌الله است - می‌دانند؛ خطاب به محمد از زبان خداوند می‌گوید: «ای مصطفی هر چه تو خواهی آن خواسته ما باشد نفس نباشد و هوا نباشد...» (همان: ۹۷).

۸. آیه دیگر «الرحمن علی‌العرش استوی» است که عرش را دل محمد و استوی را حال او تفسیر می‌کند (همان: ۶۵۷).

۹. سرانجام در آیه «له ما فی السموات و ما فی الارض»، سماوات را به دماغ او و ارض را به وجود حضرت رسول تأویل کرده است (همان: ۶۵۷).

### سخنان محمد<sup>(ص)</sup> در مقالات شمس‌الدین محمد و تأویل آن

به دلایل مختلف که بدیهی هم به نظر می‌رسد به میزان انعکاس تصاویر، رفتار و احوالات حضرت در مقالات؛ درباره گفتارهای او نیز به کرات بحث شده است و می‌توان بسامد استنادات شمس به گفتار پیامبر را در میان مجموعه مستندات، در ردیف نخست قرار داد. شمس برای نشان دادن اهمیت جایگاه پیامبر و احادیث مربوط به ایشان در

جان و زبان خویش به مقایسه سخنان آن حضرت با دیگران پرداخته و می‌گوید: «کم‌ترین خبری از آن مصطفی صلی‌الله‌علیه و سلم ندهم به صد هزار رساله قشیری و قریشی و غیر آن بی‌مزه‌اند بی‌ذوق اند ذوق آن را در نمی‌یابند یک جرعه به خویشتن پرستان ندهند» (همان: ۲۰۹) او همچنین به دلیل اهمیت و حجیت سخنان محمد در ذهن و زبان خویش در یک جا به فخررازی می‌تازد که گفته بود «محمد تازی چنین گفت محمد رازی چنین می‌گوید» و به شهاب هریوه اعتراض می‌کند که چرا در همه انبیا (از جمله محمد) به کرشمه می‌نگرد (مقالات: ۲۷۱) و به سخنان دراز دامن فلاسفه و حکیمان با توجه به اصل «خیرالکلام ما قل و دل» پرداخته و کلام موجز مصطفی را بهتر از درازگویی دیگران می‌داند. (همان: ۶۹۴) اما تنها در یک جا برگفته حضرت (الدنیا سجن المومن) خرده می‌گیرد (مقالات: ۶۱۰) که باید در مقام و جایگاه خویش بررسی شود.

یکی از این احادیث «الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم» است که شمس، شخصیت ابلیس در این روایت را غیر از شخصیت متصور مخاطبان می‌داند و می‌گوید: «اینچه می‌فرماید مصطفی که ابلیس در رگ‌های آدمیان درآید همچون خون روان شود در رگ قطعاً آن صورت زشت که می‌سازند با برطله که این ابلیس است در رگ‌های بنی آدم روان نباشد» (همان: ۱۷۳) روایت دیگر «ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها» است که شمس نفحه در این گفتار را به نفس بنده مقرب الهی تأویل می‌کند و می‌گوید: «این نفحات نفس بنده‌ای باشد از بندگان مقرب که اوست کیمیای سعادت نه آن کتاب، والله نه آن کیمیاست نه سعادت که یک ذره از آن کیمیا بر صد هزار خانه پر مس نهی، زر خالص شود» (همان: ۷۵۰) «لی مع الله وقت لا یسعی...» یکی دیگر از این احادیث است که شمس بیش از چهار بار بدان اشاره می‌کند که تنها یک بار با تأویل همراه است. شمس در مورد اخیر، گفتار پیامبر را نه قال و مقال که دعوت پیامبر می‌داند و ملک مقرب را روح پیامبر و نبی مرسل را به جسم پاک پیامبر تأویل می‌کند: «لایسعی فیه ملک مقرب روح پاک است نبی مرسل جسم مطهر اوست چون این در ننگد و رای این چه باشد کرا زهره باشد که این را بگشاید جز این تبریزی بچه این مقال و قال مصطفی نیست دعوت است» (همان: ۷۰۱).

یکی از پربسامدترین احادیث نبوی در مقالات شمس، «من عرف نفسه فقد عرف

ربه» است. شمس معرفت خواسته شده در این روایت را نه معرفت نفس که معرفت جان رسول می‌داند و مضاف‌الیه واقعی نفس را نه «ه» که «ی» می‌داند: «او را شرم بود که بگوید من عرف نفسی فقد عرف ربی، من عرف نفسه گفت اینجا هر کسی از بی‌خبری تأویل کردند. باز عقلاً گفتند که این نفسک پلید تاریخ ژنده را شناسیم از این معرفت خدا حاصل شود اصحاب سر دانستند که او چه گفت» (همان: ۷۳۴) او همچنین به محور جانشینی خود واژه نفس می‌پردازد و دلیل انتخاب واژه نفس به جای عقل و روح را احاطه نفس بر همه عوالم می‌داند: «چرا نگفت من عرف عقله فقد عرف روحه گفتم زیرا نفس محیط است به همه» (همان: ۳۱۰) روایت دیگر «علیکم بالسواد الاعظم و ایاکم والقری» است. او سواد اعظم را به زانو زدن خدمت عارف کامل و قریه را به همنشینی با ناقصان تأویل می‌کند. (همان: ۲۰۵) روایت مشابه دیگر با این مضمون «تفکر ساعه خیر من عباد ستمین سنه» است که تفکر را حضور درویش صادق تأویل می‌کند. (۲۰۸)

روایت دیگر «شاوروهن و خالفوهن» است که مرجع ضمیر «هن» (زنان) را به نفس تأویل می‌کند و زن و نفس را یک چیز می‌داند (همان: ۲۷۸) یکی دیگر از احادیث نبوی که شمس به دلیل تقابل با احادیث دیگر پیامبر تأویل می‌کند «حب‌الوطن من‌الایمان» است. چرا که از یک سو در حدیثی دوستداری دنیا مذمت شده و از سویی دیگر عشق به وطن در این حدیث از نشانه‌های ایمان معرفی می‌شود. لاجرم باید وطن را غیر از معنای اولیه آن یعنی جان و جهان دیگر دانست. چنان که شیخ اشراق، وطن را در این حدیث عالم علوی می‌داند و خواننده را از این که وطن را دمشق و عراق و... بدانند بر حذر می‌دارد. (مجموعه مصنفات شیخ اشراق: ۴۶۲/۳ به نقل از راستگو، ۱۳۸۳: ۲۳۲) شمس نیز با توجه به زمینه ذهنی خویش و محتویات خود روایت و بستر معنایی بینامتنی، آن را این گونه تأویل می‌کند: «او را این قدر عقل نباشد که خاک را اعتبار نباشد اگر استانبولی را آن باشد واجب باشد بر مکی که متابعت کند حب‌الوطن من‌الایمان آخر مراد پیامبر چگونه مکه باشد که مکه از این عالم است و ایمان از این عالم نیست... آن وطن حضرت خداوند است که محبوب و مطلوب مؤمن است» (همان: ۷۳۷) روایت دیگر «الدنیا سجن المومن» است که اتفاقاً تنها حدیثی است که شمس با رویکرد منتقدانه و معترضان به آن می‌نگرد و می‌گوید: «مرا این حدیث عجب می‌آید که الدنیا سجن

المومن که من هیچ سجن نمی‌بینم الا آنکه نگفت که الدنيا سجن العباد سجن المومن گفت عباد قومی دیگرند. (همان: ۶۱۱-۶۱۰) روایت دیگر «من اكل مع مغفور غفر له» است که شمس با توجه به آیه‌ای از قرآن (یرزقون فرحین)، غذا را مربوط به عالم دیگر می‌داند. (همان: ۳۱۸)

### مقایسه محمد<sup>(ص)</sup> با برخی از شخصیت‌های دیگر

یکی از مفاهیم دیگر درباره شخصیت پیامبر اسلام در مقالات شمس، قرار گرفتن نام برخی از شخصیت‌ها در کنار نام پیامبر است که از چند شکل خارج نیست. گاهی شمس به نام آن شخصیت در کنار نام حضرت اشاره می‌کند تا حضرت را به نسبت آن شخصیت برکشد. گاهی نیز به قصد بالا بردن مقام آن شخص و ارج و قرب او به نام حضرت اشاره می‌کند. در موارد دیگر نیز به قصد تنزیل و فرو کاستن مرتبت آن شخصیت به مناسبت کردار و گفتار صادره از او، به مقایسه آن شخصیت و پیامبر اسلام دست می‌یازد.

در بخش نخست می‌توان به مقایسه آن حضرت با آدم (شمس: ۳۰۷) و موسی (همان: ۲۹۸ و ۶۲۱) اشاره کرد که خود این موضوع جستار دیگری را می‌طلبد. اما نکته قابل تأمل اینکه شمس از میان مجموعه پیامبران اولوالعزم هرگز به مقایسه آن حضرت با ابراهیم<sup>(ع)</sup> و تفضیل محمد<sup>(ص)</sup> بر او نپرداخته است. انگاره‌ای که در این زمینه وجود دارد این که پیوند عمیق و معنوی حضرت رسول و دین اسلام با ابراهیم<sup>(ع)</sup> که در قرآن نیز آمده (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۱۸۳) شاید دلیل عمده پرهیز شمس در این امر باشد. در بخش دوم می‌توان به شخصیت علی (شمس: ۶۲۱)، اویس (همان: ۲۷۶)، ابوبکر (همان: ۱۵۹ و ۶۲۱ و ۶۷۲) اشاره کرد که شمس به ارج و قرب مقام آنها نزد پیامبر (با توجه ذکر نام آنها در کنار نام رسول) اشاره کرده است. در بخش سوم شمس همچنان که سعی کرده بنابر اصل تجانس به اشتراک همه انبیا الهی بپردازد و محمد<sup>(ص)</sup> را مانند سایر پیامبران الهی از نور واحد بداند؛ بنابر اصل تقابل، دشمنان پیامبران را نیز در مقابل آنها قرار داده است و وجه مشترک همه آنها را در این می‌داند که در اصل عناد و لجاج با پیامبران هم عصر خود، با هم سنخیت دارند.<sup>(۸)</sup>

این گروه نیز از نظر زمان و نوع گفتار، به چند دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ای از آنها

در زمان پیامبر با وجود درک مقام و عظمت او و بنابر همان اصل عدم سنخیت با روح حقیقت محمدیه، پرچمدار مخالفت با او هستند که شمس در این دسته به تبیین شخصیت ابولهب، ابوهریره و عمر می‌پردازد. عمر به دلیل عملی که در مواجهه با پیامبر از او سر زده مورد سرزنش پیامبر واقع می‌شود. (همان: ۲۱۹) ابوهریره یکی دیگر از شخصیت‌هایی است که شمس بر او خرده می‌گیرد. او شأن نزول عبارت پیامبر که فرمود «زر غبا» را به دلیل بی‌ادبی او در مصاحبت با رسول می‌داند.<sup>(۹)</sup> مرتبه دومی که شمس به نام او با نوعی ملامت اشاره می‌کند، وقتی است که او کفش مصطفی را یکبار بر دیده و سر می‌نهد و بار دیگر بر پای راست. (همان: ۶۸۸) ابولهب یکی دیگر از شخصیت‌هایی است که شمس به دلیل نسبت خانوادگی پیامبر با او و بی‌ادبی او در حق پیامبر با لحن نکوهش‌آمیز از او یاد کرده است (همان: ۱۵۱). شخصیتی که به تعبیر شیمل، بارزترین نمونه دشمنی با پیامبر است (شیمل، ۱۳۸۴: ۳۳). همچنان که در نظر مولوی نیز از ابولهب به عنوان تنها کسی که - با وجود صفت پدر آتش داشتن - آتش عشق در او نمی‌گیرد یاد شده است.<sup>(۱۰)</sup>

دسته دیگر کسانی هستند که یا معاصر مؤلفاند و یا به او نزدیک‌اند. ابن‌عربی، فخر رازی، عین‌القضاة و بایزید در این دسته قرار دارند که اقوال آنها درباره پیامبر اسلام مورد نقد و تخطئه قرار می‌گیرد. البته تقابل و تضاد این دسته اخیر به مانند تقابل محمد<sup>(ص)</sup> با گروه نخست نیست اما به نوعی ناظر به اصل تقابل است. چنان که شمس گوینده این سخن را (فخررازی چنین گوید محمد رازی چنین می‌گوید) مرتد می‌خواند<sup>(۱۱)</sup> (همان: ۲۸۸) و سخن عین‌القضاة همدانی را در برابر گفتار پیامبر به سردی یخ می‌داند. (همان: ۶۶۳) ابن‌عربی نیز به دلیل صدور یک قول (محمد پرده‌دار ماست) مورد ملامت شمس قرار می‌گیرد و او را از متابعت رسول خارج می‌بیند.<sup>(۱۲)</sup> (۲۹۹) شخصیت دیگری که به مناسبت گفتارش مورد توبیخ شمس واقع می‌شود بایزید بسطامی است<sup>(۱۳)</sup> که گفتن سبحانی و اناالحق او را نشانه بی‌خبری او تعبیر می‌کند، در حالی که پیامبر هیچ یک از اوضاع و احوال خود را ذکر نکرده است: (همان: ۷۲۸) «سلطان‌العارفین چگونه گویم امیر نیز نیست کو متابعت محمد کجاست متابعت صورت و معنی»<sup>(۱۴)</sup> (همان: ۷۳۸) «صورت متابعت نگاه داشتی پس حقیقت متابعت و معنی متابعت چگونه ضایع کردی که مصطفی می‌فرماید: سبحانک ما عبدناک حق عبادتک او می‌گوید سبحانی ما اعظم شانی



اگر کسی را گمان باشد که حال او قوی‌تر از حال مصطفی بود سخت احمق و نادان باشد»<sup>(۱۵)</sup> (همان: ۷۴۱ و ۶۹۰).

برتری حضرت بر آنها: آدم و موسی  
بالا بردن مقام آن شخص و ارج و قرب او: اویس و ابوبکر و علی  
تنزیل و فرو کاستن مرتبت آن شخصیت:  
۱. شخصیت‌های معاصر پیامبر: ابولهب، ابوهریره و عمر  
۲. شخصیت‌های معاصر شمس یا قرون ۴-۶: ابن عربی،  
فخررازی، عین‌القضاة و بایزید

نمودار مقایسه محمد (ص)  
با شخصیت‌های دیگر  
در مقالات شمس:

### قرآن و سایر کتب اهل کتاب (مقایسه پیامبران با توجه به کتب آسمانی)

شمس در یک جا رابطه قرآن و سایر کلام‌ها (شعر و نثر و...) را رابطه کل و جزء می‌داند که می‌توان جزء را فدای کل کرد. به عبارت دیگر، همان طوری که اجزاء درون یک کل می‌گنجند، تمام کلام دیگران نیز در درون قرآن مندرج است. لذا آدمی را از اینکه دست در جزء زند بر حذر می‌دارد و می‌گوید: «یکی قوم در سخن سجع نگاه می‌دارند همه سجع گویند قومی همه شعر گویند قومی همه نثر گویند هر یکی ازین جزئی است. کلام خدا کل است دست در کل زن تا همه جزءها آن تو باشد و چیزیی دیگر مزید دست در جزء مزین نباید که کل فوت شود...» (همان: ۱۷۲) <sup>(۱۶)</sup> شمس بر این اساس در یک جا با توجه به گفت و گوی عمر و پیامبر، به داستانی اشاره می‌کند که پیامبر عمر را با وجود قرآن، از خواندن تورات بر حذر می‌دارد (همان: ۱۵۳) البته شواهد فراوانی وجود دارد که شمس خود نیز به جایگاه قرآن محمد و ارزش‌های آن به نسبت سایر کتب آسمانی واقف بوده که عمده‌ترین آنها به قرار ذیل است:

- استشهاد و استناد فراوان به قرآن برای اثبات مدعای خویش (همان: ۷۲)

- قرآن و نحوه استفاده از آن به دست عوام و خواص (همان: ۲۳۰، ۱۸۴، ۱۵۰، ۷۵ و...)

- قرآن مغز و خلاصه تمام کتب است (همان: ۱۵۳)

- قرآن و حکمت نزول آیات با توجه به مقتضیات زمانه (همان: ۱۹۳)

- شرایط درک قرآن، طهارت (همان: ۱۹۸) و فراخی دل (همان: ۹۵) است.

- تاثیر قرآن در انسان (همان: ۱۰۹)

- تقبیح استفاده از قرآن به عنوان ابزار کسب معاش

- تسلط فراوان شمس بر قرآن و استفاده بجا از آن در گفتار که مشهودترین آنها وقتی است که از او درباره مولانا می پرسند (همان: ۲۳۰)

#### اوصاف محمدیان و....

یکی دیگر از مفاهیم و گزاره‌هایی که درباره ویژگی‌های حضرت رسول به طور عام و پیروان او داشته مسئله محمدی و محمدیان و تابعیت و متابعت ازوست. هر چند به نظر محققانی چون شیمیل مسلمانان، لفظ محمدیون و محمدیان (Muhammadan) را خوش نمی‌دارند و از این که با لفظ «محمدی» و «محمدیون» خوانده شوند اکراه دارند. (شیمیل: ۳۷۱) چرا که این اصطلاح بنابه قول پاره‌ای از محققان به قیاس مسیحیون و مسیحیان (Christians) ساخته شده است (شیمیل، ۱۳۸۴: ۳۹). اما این اصطلاح به ویژه لفظ محمدیه و طریقه محمدیه در مقالات شمس به کرات آمده است که خود دلیلی بر تردید در سخن آن محققان از جمله خانم شیمیل است. در این گزاره‌ها با توجه به عبارت محمدیون و محمدیان مهم‌ترین اوصاف حضرت محمد و پیروان او قابل استنباط است. اوصافی چون پرهیز از سخن دروغ، شکسته دلی، عروج به اخلاق نبوی، تبعیت از حضرت، رعایت آداب شریعت، توکل راستین و ... از زمره این اوصاف است که در ذیل به چند مورد آن اشاره می‌شود:

- «زهی اسرار قرآن زهی محمدیان اگر دروغ گویند آن را راست کند المومن یکذب قال لایکذب (همان: ۶۵۲)

- «متابعت محمد آن است که شکسته دل باشد پیشینیان شکسته تن بودند به دل می‌رسیدند» (همان: ۶۵۶).

- متابعت محمد آن است که او به معراج رفت<sup>(۱۷)</sup> تو هم بروی در پی او جهد کن تا قرارگاهی در حال حاصل کنی» (همان: ۶۴۵) - ایشان همه احدیانند ما محمدیانیم بالای کعبه خواست که ببرد باز گفت نی متابعت اولیتر» (همان: ۲۵۸) - مستوران حضرت گفتند ما به چه بیدار شویم و چه گوئیم که ما کییم گفت سر از گریبان محمد برکنید که متابعت می‌کنیم» (همان: ۲۲۲) - «محمدیان چنین باشند محمد چنین باشد آخر سنگ پرست را بد می‌گویی که روی سنگی یا دیواری نقشین کرده است تو هم رو به دیواری کنی» (همان: ۲۲۴).

- زهی آدم که هفت اقلیم و همه وجود ارزد ایشان آدمینه امت محمدند چشم

محمد به تو روشن چشم محمدی روشن که تو اش امتی» (همان: ۶۷۷) - این عوام که پنج نماز کنند از عذاب خلاص یابند وای بر ایشان که متابعت محمد (نماز کردن) را رها کردند» (همان: ۲۱۷) - آخر متابعت آن است که فرمود اشتر را زانو ببند و توکل کن» (همان: ۲۰۰).

### نتیجه‌گیری

حاصل سخن اینکه در مقالات شمس به دلیل نوع نوشتار (گفتار در نوشتار) و به علت ذهن اشرافی شمس، هم حوادث تاریخ زندگی حضرت محمد (ص) و هم گفتارهای او - البته مبتنی بر باور مؤلف - تفسیر و تأویل شده است و در این راستا حدود اختیارات عقل را در تأویل و تفسیر به میزانی گسترده می‌داند که شخصیت گویندگان سخن - حتی پیامبران - را پشتوانه تام و تمام صحت سخن آنان نمی‌داند که و به همین دلیل با جرأت و جسارت به تشریح سخن پیامبران از جمله احادیث پیامبر اسلام و آیات خطاب به حضرت می‌پردازد. او اگر چه بر فخررازی و شهاب هریوه می‌تازد که چرا خویش را با حضرت محمد مقایسه کرده‌اند؛ بارها به طور ضمنی خود را با پیامبر اسلام مقایسه می‌کند که در مواردی توأم با شطح است. در کنار آن نیز برای بیان عظمت مقام پیامبر به اوصاف او چون همه علوم معلوم محمد، ارزش قرآن صامت به وجود محمد، تعظیم قرآن نه به خاطر خداوند که به خاطر محمد، نور محمدیه، باز سپید سلطان ازل، معراج محمدیه، مستغرق جانان و ... اشاره کرده است. او در بخش تأویل آیات خطاب به محمد ضمن تشریح آیات خاطر نشان می‌کند که یکی از دلایل اهمیت و ارزش قرآن در این است که از زبان مصطفی (ص) برون آمده است. بر این اساس آیات «والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا، و وجدک ضالاً فهدی، تنزیلاً ممن خلق الارض، انا فتحنا لک فتحا مبینا، و ما تشاؤون الا ان یشاء الله و...» را با نگاه اشرافی تأویل کرده است. او همچنین به گفتار محمد (ص) توجه فراوانی کرده که برخی از آنها را مطابق احوالات درونی خویش تأویل کرده است. عمده‌ترین این سخنان «الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم»، «ان الربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها»، «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، «علیکم بالسواد الاعظم و ایاکم والقری و... هستند. سرانجام اینکه یکی دیگر از مفاهیم درباره شخصیت پیامبر اسلام در مقالات، قرار گرفتن نام برخی از شخصیت‌ها در کنار

نام پیامبر اسلام است که گاهی به قصد برتری حضرت بر آنها (آدم و موسی) و گاهی به منظور بالا بردن مقام آن شخص و ارج و قرب او (اویس و ابوبکر و علی) و گاهی به منظور تنزیل و فرو کاستن مرتبت آن شخصیت است که به دو دسته شخصیت‌های معاصر پیامبر (ابولهب، ابوهریره و عمر) و شخصیت‌های معاصر شمس یا قرون ۴-۶ (ابن عربی، فخر رازی، عین‌القضاة و بایزید) قابل تفکیک هستند.

### پی‌نوشت

- نگارنده در بخشی از رساله دکتری خویش به آنها پرداخته است که عمده‌ترین آنها به قرار ذیل است: محمد خوانساری، پروانه عشق و مولانا در طواف شمع وجود پیامبر، کیهان، ۱۳۶۳/۹/۱۹ - رضا بابایی، عشق محمدی در مثنوی، کیهان، ۱۳۷۰/۷/۴ - عصمت طاهرزاده، سیمای حضرت محمد<sup>(ص)</sup> در مثنوی، فرهنگ بام ایران، ش ۳ و ۱۳۷۷/۴ - آنه ماری شیمیل، عشق مولوی به پیامبر اسلام، اطلاعات، ۱۴ و ۱۳۷۴/۲/۲۱ - رحمن تاجمیر، حضور نوربخش پیامبر<sup>(ص)</sup> در مثنوی، اطلاعات، ۹ و ۱۳ و ۱۳۷۸/۴/۱۴ - آنه ماری شیمیل (عبدالحمید اسکندری)، محمد<sup>(ص)</sup> در اندیشه مولانا، کیهان فرهنگی، ش ۱۵۸، س ۱۳۷۸/۱۶ - مهدی سیدی، تجلی اوصاف و سیرت پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup>، در دفتر اول مثنوی، اطلاعات، ۶ و ۱۳۸۰/۲/۱۳.
- در همایش بزرگداشت شمس تبریزی در ۱۳۷۷ نیز هیچ مقاله‌ای به این موضوع نپرداخته است، اما درباره تأثیر شمس بر مولانا بیش از ده مقاله نوشته شده است.
- مهم‌ترین این تصاویر، پیامبر پادشاه ستارگان، سلطان عیس، شکافنده ماه، امی، شفیع روز جزا، رحمه العالمین، دریای یقین، خاتم الانبیاء، وسیله اراده الهی و انگیزه آفرینش عالم بوده که نفس شیطانی خویش را مسلمان نموده و به همین دلیل ماسه‌ها (در کف ابولهب) و چوب خشک (استن حنانه) بر حقیقت او شهادت می‌دهد. در دفترهای ششگانه مثنوی ۶۰ داستان با عنوان حضرت محمد و عناوین مشابه آمده که این تعداد غیر از تک بیت‌های و مفاهیم مستقل است (ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۹۸۰-۹۴۴).
- این تصویر یعنی عشق محمدی در آثار دیگران نیز آمده است: «از عهد آدم تا وقت عیسی هر یک از انبیا بر خمیرمایه دین دستکاری دیگر می‌کردند اما تنور تافته پراکنش محبت محمد را بود» (مرصاد العباد، ۱۴۸ به نقل از شیمیل: ۱۱۶)
- «پادشاه .. گفت خدمت مکن که مرا شرم آید از تو او جواب داد که این مرا مگو که از این منع که می‌کنی بهر تو بر دل من سرد می‌شود و تو بر دل من سرد می‌شوی... بار دیگر

می‌گوید که به جان و سر تو که خواهیم کردن تا چندان بایستاد که پای او ورم کرد. پادشاه به خشم می‌گوید که بس کن این مرا نمی‌باید طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ترا پهلوی خود نشانم و با تو سخن می‌گویم جهت نمی‌گویم که تا تو در رنج افتی الا تذکره لمن یخشی» (همان: ۳۲۰)

۶. به قول مولانا که گفته است حقیقت قرآن را از دو طریق می‌توان دریافت یا از طریق خود قرآن و یا از طریق کسی که نفس خویش را سر بریده باشد: معنی قرآن ز قرآن پرس و بس/وز کسی آتش زده اندر قفس (مثنوی، ۵: ۳۱۲۹).

۷. مولانا نیز با توجه به این نکات درباره این حدیث گفته است:

از دم حب‌الوطن بگذر مه ایست      که وطن آن سوست جان این سوی نیست  
گر وطن‌خواهی گذر زان سوی شط      این حدیث راست را کم خوان غلط  
(۴: ۲۲۱۱-۲)

۸. البته یکی از دلایل این امر به حکمت و مشیت الهی بر می‌گردد که در آیه ۳۱ سوره فرقان آمده است: «و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین و کفی بربک هادیا و نصیرا».

۹. این تفسیر شمس از گفتار پیامبر درست برخلاف نگاه مولوی است. چرا که مولانا در مثنوی به تایید ابوهریره پرداخته و زر غبا را نه برای عاشقان که برای بیگانگان می‌داند:

نیست زر غبا وظیفه عاشقان      سخت مستسقی است جان صادقان  
نیست زر غبا وظیفه ماهیان      زان که بی دریا ندارند انس جان

(مثنوی، دفتر ششم، ادبیات، ۲۶۷۲-۲۶۷۱)

۱۰. گفتند سوز آتش باشد نصیب کافر      محروم ز آتش تو جز بوله‌ب ندیدم»

(دیوان: ۱۶۹۰)

۱۱. این تصاویر بعدها در مثنوی و مناقب‌العارفین (۴-۷۷) تکرار شده است. در ضمن اولین کسی که مقایسه پیامبر با شخصیت دیگر را مساوی ارتداد دانسته ابوحنیفه است که فتوای شمس مشابه فتوای اوست. (شیمل، ۱۳۸۴: ۱۲۲)

۱۲. «شیخ محمد سجود و رکوع کردی و گفתי بنده اهل شرع اما متابعت نداشت» (همان: ۲۹۹)

۱۳. توبیخ بایزید اگر چه مقدار زیادی به تفاوت دیدگاه و مشرب آن دو برمی‌گردد می‌تواند از این دیدگاه هم باشد که بایزید در عباراتی مردم تبریز را با لحن و عبارات توهین‌آمیز توصیف کرده است: «اختلاط با مردم تبریز مکن که دیر آشنا و زود بیگانه می‌شوند و قدر مردم دانا نمی‌دانند تبریز سرد سیر است و اگر چه مردم آنجا عقل معاش دارند در معاد قصور دارند. (موحد، ۱۳۷۹: ۱۲) و شاید این جملات شمس نیز به نوعی خطاب به

- بایزید باشد که گفت «آنجا کسانی بودند که کمترین ایشان منم بحر مرا برون انداخته چنان که خاشاک از دریا به گوشه‌ای افتد چنینم تا آنها چون باشند» (شمس، ۱۳۷۷: ۶۴۱).
۱۴. هجویری نیز در کشف‌المحجوب (۳۰۶) به سخنان بایزید خرده می‌گیرد و از زبان خداوند می‌گوید: خلاص تو از تویی تو در متابعت دوست ما بسته است (شیمل، ۱۳۸۴: ۲۳۱).
۱۵. یکی دیگر از مواردی که شمس بر بایزید در بارهٔ با شخصیت پیامبر خرده می‌گیرد به ماجرای خربزه نخوردن بایزید بر می‌گردد. شمس حکمت آن را به این دلیل می‌داند که او نمی‌دانست پیامبر خربزه را چگونه می‌برد و آن را فقط متابعت در صورت می‌دانست. خانم شیمل مشابه این داستان را برای سید احمد خان هندی می‌آورد که او نیز از خوردن انبه به این دلیل که پیامبر آن را نخورد پرهیز می‌کرد (شیمل، ۱۳۸۴: ۷۴).
۱۶. مشابه این سخن گفتار طه حسن است که می‌گوید: قرآن نه شعر است و نه نثر است که فقط قرآن است (نصر حامد ابوزید، ۱۳۸۰: ۲۴۴).
۱۷. مفهوم این جمله شمس در غزلیات مولانا نیز آمده است:
- «به معراج برآید گر از آل رسولید      رخ ماه ببوسید چو بر بام بلندید»

## منابع

- ابراهیمی، میرجلال (۱۳۷۹) شرح تحلیلی اعلام مثنوی، چاپ اول، تهران، اسلامی.
- ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۰) معنای متن (پژوهشی در علوم قرآن)، مرتضی کریمی‌نیا، چاپ اول، تهران.
- آملی، سید حیدر (۱۳۷۵) نقد النصوص فی شرح الفصوص، محمدرضا جوزی، روزنه، تهران، اول.
- پورخالقی، مهدخت (۱۳۷۱) فرهنگ قصه‌های پیامبران در مثنوی، چاپ اول، مشهد، آستان قدس.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴) داستان پیامبران در کلیات شمس، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۶) قرآن شناخت، چاپ چهارم، تهران طرح نو.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۷) قرآن پژوهی، چاپ دوم، تهران، دوستان.
- راستگو، سید محمد (۱۳۸۳) عرفان در غزل فارسی، چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸) بحر در کوزه، علمی، چاپ هشتم، علمی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹) بسط تجربه نبوی، چاپ سوم، تهران، صراط.
- سهلگی، محمد بن علی (۱۳۸۴) دفتر روشنائی، محمدرضا شفعی کدکنی، چاپ اول، تهران، سخن.
- شعبانی، معصومه (۱۳۸۴) دلیل آفتاب، چاپ اول، تهران، ثالث.
- شمس تبریزی (۱۳۷۷) مقالات شمس، محمد علی موحد، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- شمس تبریزی، اسرار شمس، نسخه خطی.
- شیمیل، آنه ماری (۱۳۸۴) محمد رسول‌الله، حسن لاهوتی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- شیمیل، آنه ماری (۱۴ و ۲/۲۱ / ۱۳۷۴) عشق مولوی به پیامبر اسلام، روزنامه اطلاعات.
- گرچی، مصطفی (۱۳۸۴) «تحلیل بوطیقای قصه موسی و خضر در مثنوی و کشف‌الاسرار» پژوهش‌های ادبی، ش ۹.
- مجموعه مقالات بزرگداشت شمس تبریزی (۱۳۷۸) چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- معروف‌الحسنی، هاشم (۱۳۷۵) سید محمد صادق عارف، چاپ اول، مشهد، آستان قدس.
- موحد، محمد علی (۱۳۷۹) شمس تبریزی، چاپ سوم، تهران، طرح نو.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۹) کلیات شمس تبریزی، بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ پانزدهم، تهران، امیرکبیر.